

[خلاصه مباحث مفاهیم 1](#_Toc92711363)

[روش مرحوم صدر در مفهوم گیری 1](#_Toc92711364)

[بررسی فرمایش مرحوم صدر توسط استاد 2](#_Toc92711365)

[مطلب اول 2](#_Toc92711366)

[مطلب دوم 2](#_Toc92711367)

[بحث تطبیقی مرحوم صدر 2](#_Toc92711368)

[مختار استاد 4](#_Toc92711369)

[مقصد چهارم: عام و خاص 4](#_Toc92711370)

**موضوع**:  بررسی کلمات /عام و خاص

# خلاصه مباحث مفاهیم

## روش مرحوم صدر در مفهوم گیری

بحث در مورد ملاک مفهوم داشتن نسبت به فرمایشات مرحوم صدر رسید. ایشان می­فرماید: اخذ مفهوم به دو ملاک ممکن است که این دو ملاک در جمله شرطیه وجود دارد و در وصفیه و غائیه و استثنائیه یکی وجود دارد.

1. ملاک اول دو رکن دارد.
   1. یکی این است که کلام دلالت بر نسبت توقفیه و التصاقیه داشته باشد. هیئت جمله شرطیه دلالت بر توقف این بر آن دارد.
   2. دوم این است که موقوف، سنخ الحکم است. اگر شخص الحکم موقوف باشد انتفای شخص الحکم که مفهوم نیست؛ بلکه عقلی و قهری است. وجوب اکرام در جمیع حالات را موقوف بر مجیئ زید کند. اسم این را دلالت تصوریه گذاشته است. تصدیقی در کار نیست. موقوف کردن سنخ الحکم بر شرطی لازمه آن انتفای حکم عند انتفای شرط است.
2. در مورد ملاک دوم فرموده است: ما باید اثبات کنیم که این موضوعی که برای حکم قرار داده شده است علت منحصره است. یعنی موضوع منحصر برای این حکم است. در این جا تصریح می­کند که در علت منحصره لازم نیست سنخ الحکم حکم باشد در حالی که در ابحاث آتیه که می­خواهد مفهوم گیری کند می­گوید باید علت منحصره برای سنخ الحکم باشد. در این جا فرموده است صرف علت منحصره بودن مستتبع انتفا است. این مرحله را به نام دلالت تصدیقیه مطرح کرده است.

### بررسی فرمایش مرحوم صدر توسط استاد

#### مطلب اول

فرمایش ایشان جدید نیست و تنها صیاغت را تغییر داده است. مرحوم آخوند نیز در بحث شرط می­گفت: ادات شرط دلالت بر انحصار ندارند. ایشان هم گفته است اگر خواسته باشیم ملاک اول را درست کنیم باید سراغ دلالت هیئت جمله شرطیه مثلا برویم. مرحوم آخوند هم دو راه برای مفهوم پیمود. یکی ادات شرط و دیگری شرط، علت منحصره باشد.

مرحوم صدر صیاغت را بهتر بیان کرده است. از این نظر با مرحوم آخوند متفاوت است که مرحوم آخوند در هر دو فرمود باید سنخ الحکم باشد ولی ایشان در یک ملاک گفته است: سنخ الحکم لازم نیست.

#### مطلب دوم

این که ایشان می­فرماید: در ملاک اول سنخ الحکم را باید ثابت کنیم ولی در ملاک دوم لازم نیست، صحیح نیست. فرقی بین ملاک اول و دوم نیست. ما که گفتیم اگر شخص الحکم را هم معلق کند، مفهوم دارد. ولی اگر بنا باشد سنخ الحکم در ملاک اول لازم باشد، فرقی بین این دو ملاک نیست. مرحوم نائینی هم بین ملاک اول و دوم فرقی نگذاشته است چرا که انتفای شخص الحکم مفهوم نیست.

علاوه بر این، مرحوم صدر در تطبیق صغریات، مثلا در غایت می­فرماید: هر چند که غایت علت منحصره هست ولی چون که سنخ الحکم ثابت نمی­شود، مفهوم ندارد.

### بحث تطبیقی مرحوم صدر

در شرط مرحوم صدر از جهت انحصار شرط، موافق مرحوم آخوند شد. یعنی نمی­توانیم ثابت کنیم شرط علت منحصره است. از جهت ملاک اول خلاف مرحوم آخوند گفت. مرحوم نائینی با اطلاق انحصار را درست کرد ولی مرحوم صدر گفته است: ظاهر جمله شرطیه نسبت توقفیه است و ظاهر جزا هم سنخ الحکم است وقتی که سنخ الحکم متصل به شرط است و شرط منتفی می­شود، سنخ الحکم هم می­رود. ملاک اول را در شرط پذیرفته است ولی ملاک دوم را نپذیرفته است. از جهتی خلاف مرحوم آخوند و از جهت دیگر خلاف مرحوم نائینی.

در وصف فرموده هر دو ملاک منتفی است. در وصف نسبت توقفیه نداریم. این نسبت مخصوص شرط است زیرا موقوف نکرده است. از طرفی برای این که نسبت ناقصه است ما نمی­توانیم به علیت منحصره برسیم. ایشان می­گوید علیت منحصره از اطلاق میتوانیم کشف کنیم و چون که در وصف نسبت ناقصه است جای اطلاق نیست. پس علت منحصره احراز نمی­شود.

نسبت به غایت فرموده است: نسبت توقفیه که وجود ندارد اما فقط ملاک دوم جا دارد. هر چند که علیت منحصره هست یعنی غایت، علت منحصره عدم حکم است ولی سنخ الحکم احراز نمی­شود.

توضیح این نکته لازم است: اگر گفت اجلس فی المسجد الی الزوال، زوال علت منحصره حکم وجوب جلوس است. منظور از علت منحصره این نیست که این را شارع علت منحصره قرار داده است تا اشکال کنید به این که ما برای عدم، علت منحصره نیاز نداریم. ایشان می­گوید وقتی چیزی غایت حکم قرار بگیرد مساوق این است که غایت علت منحصره است نه این خودش این است. تعبیر به مساوق دقیق است؛ چرا که برای منتفی شدن معلول انتفای علتش کافی است. آمدن علت عدم، برای عدم شدن کافی است.

ظاهر کلام این است که زوال، علت منحصره است. نه این نیست. بلکه علت هست ولی منحصره نیست. اگر علت منحصره بود معدوم می­شد حالا هم اگر نباشد معدوم می­شود. زوال که آمد دیگر منتفی است و وجوب جلوس جا ندارد که ادامه پیدا کند.

ادامه بحث. مرحوم صدر فرموده است: در غایت، سنخ الحکم قابل اثبات نیست. ما نمی­توانیم بگوییم اجلس فی المسجد غایت وجوبِ مطلق زوال است. ایشان در سنخ الحکم گیر کرده است چرا که غایت نسبت ناقصه است. معنای اجلس فی المسجد الی الزوال، وجوب جلوس الی الزوال است، نه این که واجب است جلوس الی الزوال.

مرحوم نائینی فرمود نسبت تامه است. غایت، قید معنای انفرادی نیست که ما گفتیم ظاهر کلام مرحوم نائینی درست است.

مرحوم صدر در حصر مطلب را تمام کرده است. ایشان گفته است: حصر دلالت بر مفهوم دارد؛ چرا که علیت منحصره در این جا خیلی واضح است و از همه جا واضح تر است. این که موضوع وجوب اکرام منحصر در عالمی است که فاسق نباشد، نیاز به مقدمات حکمت هم ندارد. حصر اظهر مواردی است که دلالت بر انحصار دارد. ادات حصر نیاز به مقدمات حکمت ندارد. بله؛ در شرط نیاز داشتیم و ایشان گیر کرد. در این جا نیاز نداریم.

حالا انحصار دارد، وجوب سنخ الحکم یا وجوب شخص الحکم است؟ مثل این که در این جا ایشان می­خواهد بگوید سنخ الحکم محرز است و اشکالی ندراد بر خلاف غایت که این نکته را ایشان تذکر دادند. اکرم العلما الا الفساق، دو نسبت تامه است. لذا در باب استثنا اگر کسی خلاف واقع نسبت به مستثنی و مستثنی منه گفته باشد، دو دروغ گفته است. در این جا پر واضح است که مستثنی و مستثنی منه دو نسبت تامه وجود دارد. در غایت یک نسبت تامه بودن را اشکال داشت ولی در اینجا دو نسبت تامه وجود دارد.

همین شاهد در غایت هم می­آید. اگر کسی گفت: فلانی تا زوال در مسجد نشسته بود، اگر نشسته نباشد یک دروغ و اگر تا زوال نشسته نباشد، دو دروغ گفته است.

ما نفهمیدیم که چرا در غایت سنخ الحکم احراز نمی­شود.

## مختار استاد

به نظر ما سنخ الحکم و شخص الحکم حرفهای بی ربطی است. وقتی که می­گوید اکرم العلما، طبیعی وجوب را جعل کرده است. اگر کسی بگوید اکرم معنایش شخص الحکم است هم مفهوم دارد. ما اصل بحث سنخ الحکم و شخص الحکم یک بحث بی معنا دانستیم. همین طبیعی وجوب اکرام را جعل کرده است. اصلا صحبت از شخص و سنخ نیست. حالا اگر کسی بگوید شخص الحکم باشد، باز هم دلالت بر مفهوم دارد. حرف شیخ انصاری درست شد.

ما گفتیم که در شرط دلالت بر مفهوم هست. جمله شرطیه در جایی که احساس کنیم شرط یک بیان زائدی است (نه در شرط مسوق برای بیان موضوع) ظاهرش این است که اراده معنای زائدی دارد. در وصف این مطلب را استظهار نکردیم. در غایت گفتیم: همین غایت قرار دادن معنایش انتفا است مثل مرحوم آخوند. در استثنا هم در اداتی که دلالت بر حصر داشت (الّا، أنما، إنما) که ظاهرشان حصر است، معنایش مفهوم داشتن است. ما عرفی صحبت کردیم و این گونه فنّی که اقایان گفته اند نتوانستیم برسیم.

# مقصد چهارم: عام و خاص

دأب اقایان این است که موضوع را تعریف می­کنند. در غالب موارد مرحوم آخوند می­فرماید: این تعاریف، تعاریف لفظیه است و جای نقض و ابرام ندارد. قدیمیها خیلی تطویل می­کنند از جهت عکس و طرد. مرحوم آخوند مدعی است این تعاریف لفظیه هستند و حقیقیه نیستند. یک لفظی را به یک لفظ دیگری با یک اضافاتی تبدیل می­شود. این تعاریف برای اشاره به مصادیق است. خود عام که در ایه و روایتی نیامده است. مصادیق است که اثر دارند و این تعاریف برای اشاره به این مصادیق است. عام اصلا حقیقتی ندارد و یک اصطلاح برای اشاره به مصادیق که اثر دارند، هست.

تا این جا مطلب مرحوم آخوند درست است ولی در این جا یک اضافاتی مثل ما شارحه و ... دارد که نیاز به تذکر دارند. ادامه بحث در جلسه آینده.